

جسیکا پارک

۱۸۰ ثانیہ

مترجمہ: سعود اسدی



سرشناسه: عنوان و پدیدآور:
 مشخصات نشر: مشخصات ظاهری:
 شابک: وضعیت فهرست نویسی:
 موضوع: ۱۸۰ ثانیه / جسیکا پارک: ترجمه مسعود اسدی
 تهران: مصدق، ۱۳۹۷. ۳۶۸ ص.
 978-600-99932-6-0
 فیپا: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۱ م.
 اسدی، مسعود - ۱۳۶۱ - مترجم
 ۱۳۹۷ ص ۴ الف/۴ PS۳۶۰۴
 ۸۱۳/۶
 ۵۲۴۸۶۲۰
 رده‌بندی افزوده: رده‌بندی کنگره:
 رده‌بندی دیویی: شماره کتابخانه ملی:



با همکاری



میدان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲

تلفن: ۶۶۴۶۰۸۵۱ - ۶۶۴۰۰۲۲۳

www.Jamipub.com info@jamipub.com



@Jamipub



@mosadeghpublishing



jamipub



mosadeghpublishing

۱۸۰ ثانیه

جسیکا پارک

ترجمه: مسعود اسدی

ویراستار: مهدی افشار

چاپ نخست: ۱۳۹۸

شمارگان: ۲۰۰ جلد

چاپ: نیل

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۹۳۲-۶-۰

ISBN: 978 - 600 - 99932 - 6 - 0

۵۴۰۰۰ تومان

مقدمه‌ی ویراستار

از مغرب زمینی بسیار فاصله داریم، بسیار متفاوتیم، آن قدر فرق داریم که گاه نمی‌توانیم یکدیگر را فهم و درک کنیم، قادر نیستیم هم‌دیگر را بشناسیم، نه از سر آمد که به جهت تفاوت‌هایمان؛ نه تفاوت‌های بیولوژیکی یا فیزیولوژیکی که تفاوت‌های نژادی مان.

مغرب زمینی بی‌پروا و بی‌بردار است، نسبت به عواطف، هیجانات و احساسات خود، پنهان‌کاری نمی‌کند. هیجاناتش را بخش طبیعی و ذاتی موجودیت خویش می‌شناسد و ما مشرق‌زمین‌ها، پنهان‌کار و پرده‌داریم، پیوسته در پس و پشت پرده ایستاده‌ایم، هیجانات خویش را پنهان که نه، انکار می‌کنیم و همین انکار است که گاه به ریا کشاند. می‌داریم، اما برای مغرب زمینی بیان آشکار عواطف در چارچوب مبارزه‌ی پذیرفته شده اجتماعی‌اش امری طبیعی است و برای ما گویی ضعیف‌شخصی تلقی می‌شود. لااقل تا یکی دو نسل پیش که قطعاً نشانه و تأثیرات آن نسل‌های بعدی به جای مانده؛ این قلم به یاد ندارد و چه بسا بسیار خوانندگان این سخن ویراستار نیز با این قلم هم‌آوا شوند و بگویند که به یاد ندارند پدران‌شان در برابر نگاه آنان و شاید در خلوت خود نیز به همسرانشان گفته باشند «دوستت دارم». گویی این دو واژه حیات‌بخش، نیروزا، زندگی‌ساز و فراتر سرنوشت‌ساز واژه‌های تحریم شده است؛ گویی پدران ما ابراز تعلق به

همسران‌شان را نشانه ضعف شخصیتی و فراتر، یک نقص فرهنگی و اجتماعی می‌دانستند و چه بسا نزد خود توجیه می‌کردند که بیان این دو کلمه‌ی «حرام» چه بسا موجب جسور شدن زن شود و او را از راه، بیراه کند و زن نیز می‌پنداشت بیان عواطفش شرم‌آور و ننگ‌آلود است.

جای خورسندی است که نسل امروز - بنخش و سیعی از نسل امروز - دریغ ندارد، که بگوید همسرش را با تمنای عشق برگزیده است و شرمی ندارد که بگوید این ازدواج و این پیوند مقدس با قدرت عشق، بنیان و بنیاد گرفته و جای امتنان است که این نسل - فقط این نسل - عشق را انکار نمی‌کند و به همسر خورش که به واقع همتای اوست، عاشقانه می‌نگرد و عاشقانه او را می‌ستاید و باز - در خورسندی است که با همه وجوه افتراقی که بین «من» شرقی و «او» غربی وجود دارد، در یکی دو نسل اخیر وجه اشتراکی ظاهر شده که زمینه درک و فهم یکدیگر را آسان‌تر می‌کند و همین وجه اشتراک یعنی عشق گوهری گران‌بهاست که در آنها همه ما به ودیعت نهاده شده و این عشق وجه مشترک همه انسان‌هاست که به یکدیگر نزدیک شوند، با یکدیگر درآمیزند، مناسباتی انسانی و لطیف عاری از خودکامگی، خودخواهی و خودپرستی یا قبیله‌دوستی برقرار کنند و طبعاً باید انتظار داشت به جهت لطافت روح شرقی این گوهر به ودیعت نهاده شده، در ما تلاطوی بیش‌تری داشته باشد، اما جای سرگشتگی است که به سبب همین انکار است که بر این گوهر جان، غبار خشونت نشسته و گاه اوحط‌ترین و خشن‌ترین رفتارها را در جامعه امروزمان به علانیه مشاهده می‌کنیم.

و تمام سخن این رمان شورانگیز، سخن عشق است، عشقی انسانی و فرانسانی.

عشق انسانی، آن‌جاست که دو قهرمان اصلی این رمان یعنی الیسون و اسبن نسبت به یکدیگر در وجود خود احساس و ابراز می‌کنند و عشق فرانسانی آن‌جاست که خانواده‌ها، کودکان یتیم را به فرزندخواندگی می‌پذیرند و با آنان چنان رفتار می‌کنند که گویی فرزندی است که از صلب و

بطن خودشان است و سایمون نماد این عشق است؛ الیسون، دختری را که از یتیم‌خانه برگزیده و به جهت پرورده شدن دور از مهر و محبت خانواده و بالاخص عشق مادری دارای کج رفتاری‌هایی است، آن‌چنان پدرانه می‌پذیرد که همه هستی خویش را به پای فرزندخوانده‌اش می‌ریزد هرچند که آن فرزند، در سال‌های نخست از بیان کلمه «بابا» یا «پدر» نیز پرهیز دارد.

عشق اسبن و الیسون - دو دانشجوی رشته روان‌شناسی - بسیار عمیق و لطیف است، سخن از یک نیاز درونی است و پاسخ گفتن به آن گوهر به ودیعۀ نه‌آه شده و اگرچه سرانجام پس از مدت‌های طولانی به مباشرت و نزدیکی می‌انجامد، اما این مباشرت به جهت نزدیکی دو روح است و این روح‌هاست که در هر می‌آمیزد و یکی می‌شود و بدن‌ها را یکی می‌گردانند، اگرچه باز هم همان تیرببات سال‌های نخست زیستن در یتیم‌خانه عوارضی را در پی می‌آورد که خوب طبع شیرین عشق را دلنشین‌تر می‌گرداند.

عشق دیگر از نوع فراساتو است، عشق میان الیسون و استفی است. دو دختر یتیم‌خانه‌ای که به یک بگ پناه می‌آورند و هریک در مقاطعی نقش مادر را برای آن دیگری ایفا می‌کند.

و در این میان نیز سایمون به استفی مهر می‌ورزد چراکه دوست و یار صمیمی دخترش، الیسون است و همچنین نهاد مهر ورزیدن اسبن به آن دیگر دختر یتیم‌خانه‌ای یعنی استفی هستیم که صافانه‌ترین و پاک‌ترین تلاش‌ها را در جهت برآورده گردانیدن خواسته‌های او به عمل می‌آورد، تلاشی که دیدنی و ستودنی است. سایمون به رغم پاره‌ای مسائل نردی که نزد ما مشرق‌زمینی‌ها و بالاخص ایرانیان ناپسند است و هضم آن نیز برای این قلم دشوار می‌نماید، مردی است یک‌پارچه عشق و مهرورزی و هرچندگاه با ارسال هدایای گرانبها برای الیسون و نیز استفی سرشت پاک و مهرورز خویش را به نمایش می‌گذارد.

اما شاخص‌ترین وجه این رمان دلنشین و شکوهمند و گاه تراژیک حضور همدلانه مردمی است که یاری‌بخش و مقوم این عشق‌ها می‌شوند، آن‌گاه که

استفای در ساعات پایانی زندگی خویش است و آرزوی دیدار الیسون، صمیمی‌ترین دوستش را پیش از چشم فرو بستن بر این جهان دارد؛ جهانی از مردمان مهرورز دست به دست هم می‌دهند تا الیسون بر همه مشکلات فایق آمده، به دیدار صمیمی‌ترین دوستش پیش از مرگ او نایل آید و آنگاه است که می‌توان گفت رسانه‌های اجتماعی چه نقش شاخصی را می‌توانند در انتشار و گسترش عشق به لطف آگاهی‌بخشی بر عهده گیرند.

مهدی افشار